

انقلاب حالا تا حدود زیادی زایل شده...

- بله، از حوالی ۱۹۸۴ دیگر این تأثیر رفته رفته رو به زایل شدن است.

تیوا: آیا معنی اش آن است که تصویری که این روشنفکران یا مردم اکنون از انقلاب ایران دارند و اثرش در مبارزات کنونی شان، دیگر متأثر از توهمات مذهبی نیست؟ زیرا مثلاً ما می شنویم که بعضی از مبارزان فلسطینی به اسلام گرایش یافته اند، که گویا به عنوان یک بدیل سیاسی و یک ایدئولوژی نوین می توان به وسیله آن به مبارزه برخاست.

- تصور می کنم جنبش واقعا مذهبی در میان فلسطینیان خیلی تضعیف شده است. منظورم به عنوان جنبش سیاسی است، و گرنه اعتقادات قلبی و عاطفی مردم همان است که بود. تا حدودی به این دلیل که فلسطینی ها هنوز در اوج ناسیونالیزم خود هستند و به ویژه در خارج از فلسطین، که پایگاه رهبری مبارزه و سازمان های سیاسی است. البته عرفات اکنون بیشتر از سابق از سمبول های دینی استفاده می کند، و مدتی با بعضی محافل مذهبی لیبی علیه سوریه وارد ائتلاف هایی شد. تا حدودی هم به حزب الله لبنان نزدیک شد. اما این ها همه بخشی از تاکتیک های سیاسی او بود. ولی در منطقه غزه مسایل متفاوت است. بسیار مشکل است که بگویم جنبش اخیر تا چه اندازه تحت تأثیر انقلاب ایران بود و یا نبود. مطمئنا بعضی از سازمان های آن جا تماس هایی با ایران دارند و از دولت ایران پول و امکانات دریافت می کنند. ولی سازمان های بنیادگرای اسلامی در فلسطین بیشتر از نوع سازمان های موجود در عربستان سعودی و کشورهای خلیج هستند و به آن ها وابسته اند؛ وابسته به بازار نیز هستند و از جانب تجار پولدار فلسطینی و عرب حمایت می شوند. زمانی هم قذافی به آن ها کمک مالی می کرد. در حقیقت، پشت سر این سازمان ها بیشتر پول نفت کشورهای عربی است و به همین دلیل هم ارتباط با دولت ایران زیاد تعیین کننده نیست. عربستان سعودی و سایر کسانی که پول و امکانات به جنبش فلسطین می دهند حاضر نخواهند شد نفوذ ایران را در جنبش تحمل کنند. فراقسیون های رادیکال کوچکی هم وجود دارند که مستقلا در کار مبارزه هستند. تنها گروه مذهبی که من می شناسم گروه «شعبان» است که سنی است و با تریپولی در ارتباط است.

محمدی: نظر شما در باره این فکر که خمینی باعث احیاء و بازسازی یک سیاست منطقه ای، به نحوی که باعث به وجود آمدن جنبش هایی در بحرین، در شرق عربستان سعودی، کویت، لبنان، فلسطین، هند و پاکستان شد، چیست؟ برداشت من این است که این تحرک حوالی ۸۳-۱۹۸۲ به اوج خودش رسید، زمانی که حتی شاهد اقدامات کودتامانندی در بحرین یا کویت بودیم. ولی حالا که به سیاست منطقه نگاه می کنیم، به استثنای لبنان که تا حدودی جنبش اسلامی خودش را نهادی کرده، دیگر آن «انقلابی گری» و هیجانی که می خواست همه ارزش های اسلامی را بازسازی کند و فساد و انحطاط سیاست مداران منطقه را از میان بردارد، از نفس افتاده است. به جز در حوزه ایده آل های مذهبی، دیگر این نوع آرمان گرایی اسلامی اعتبار خود را از دست داده. آیا با این نظر موافق هستید؟

- بله موافقم. در لبنان تنها دلیلی که حزب الله توانسته به کارش ادامه دهد آن است که سوری ها آن را تا حدودی تحمل کرده اند و به آن مجال فعالیت داده اند. در مسأله لبنان دولت سوریه کاملاً موضع غیردینی دارد و هیچ نوع قشری گری را تحمل نمی کند. زیرا قبلاً تجربه برخورد با این نوع بنیادگرایی را داشته و اگر به نفع مقاصدشان نباشد آن را سرکوب می کنند. بنابراین، وجود حزب الله فعلاً در لبنان میسر است.

محمدی: این فروکش کردن جنبش اسلامی تا چه اندازه ناشی از ضعف درونی خودش است و تا چه حد ناشی از سرکوب نیروهای امنیتی دولتی؟ یعنی اگر فشار امنیتی از روی آن برداشته شود، آیا ممکن است دوباره جنبش اسلام سیاسی ظهور کند یا حتی نهادی شود؟

- شکی نیست که در منطقه خلیج نقش سرکوب پلیسی مهم است. اما این همه چیز را توضیح نمی دهد. جنگ با عراق هم تأثیر مهمی داشته است. علاوه براین، در کشورهای مهم عربی مانند مصر و سوریه، واقعا خمینی نفوذی که بتواند دوام بیاورد نداشته؛ مردم برای مدتی به هیجان آمدند، زیرا همه از شاه تنفر داشتند و از سرنگونی اش خوشحال شدند. ولی گذشته از این، شاید درست به دلیل شعارهای پوپولیستی انقلاب ایران، چندان تأثیری به جا نگذاشت. زیرا ما پیش از این تجربه پوپولیسم را از سر گذرانده بودیم. در حقیقت، شعارهای پیش رفته تر پوپولیستی داشتیم؛ نه تنها در شعار بلکه در تجربه های

چپ گرایانه پوپولیستی نیز. انقلاب ایران زیر عبا و ردای مذهبی همان چیزی را مطرح کرد که قبلا در مصر زیر پرچم ناصریزم و ناسیونالیزم مطرح شده بود، منتهی در این جا نوع خاصی از مذهب نقش بازی می کرد. مثلا شعار معروف انقلاب ایران را در نظر بگیرید: نه شرقی، نه غربی. این برای ما شعار جدیدی نیست. این شعار در دهه پنجاه میلادی برای ما مهم بود و تجربه شکست آن را هم داشته ایم. ما دیگر می دانیم که چنین شعاری تأثیر مهمی در رابطه با سایر کشورهای مهم نخواهد داشت و تصور این که شما می توانید راه سومی برای رشد اقتصادی و اجتماعی خودتان اختراع کنید که نه سرمایه داری باشد و نه سوسیالیستی، خیال باطلی بیشتر نیست. این کاری بود که پیش از این ناصر تمام سعی اش را به کار برد تا آن را به ثمر برساند و ببینید که حالا چه نوع سرمایه داری ای در مصر غالب است. همچنین تمام این تجربه رهبری فره مندی (کاریزماتیک) را در دوران ناصر داشته و آن را پشت سر گذاشته ایم. واقعا می توان فهرستی از این تشابه ها را پیدا کرد که در واقع دوی تلخی بود که ما قبلا خورده بودیم و کارگر نشده بود. یک راننده تاکسی در دمشق همین نکته را خیلی ساده تعریف می کرد او می گفت: ناصر از خمینی با هوش تر بود، چون می دانست اگر می خواهی با شوروی ها در بیفتی باید با آمریکایی ها دوستی کنی و برعکس و خمینی می خواهد هر دو ابرقدرت را در یک زمان بکوبد. یک راننده تاکسی هم می فهمد که این ممکن نیست. ناصر دست کم هر کدام را به نوبت مورد حمله قرار داد. وقتی که مردم عادی این مقایسه را می کنند، در واقع به این شباهت ها و موثر نبودن بعضی راه حل ها اشاره می کنند که ما روشنفکران، در دورانی که متأثر از چپ گرایی پوپولیستی بودیم، تجربه اش را داشته ایم. پس یک دلیل عمده که دیگر این نوع پوپولیزم تأثیر زیادی ندارد آن است که مردم می دانند این چیز جدیدی نیست و قبلا امتحانش را داده است.

تیوا: اما چیزهای جدید در انقلاب ایران کم نیستند. مثلا نمی دانم با این نظر موافق هستید یا نه، ولی برخی فکر می کنند این اولین انقلاب اصیل در خاورمیانه است و پیش از این ما فقط کودتاها را داشته ایم که گروهی از افسران، مثل ناصر، از طریق آن، قدرت را از بالا به چنگ می آوردند و تنها بعد از سر کار آمدن است که یک

سلسله اصلاحات را در پیش می گیرند؛ و حقیقتاً هیچ نوع قیام و انقلاب توده ای، حتی اگر تا زمان آتاتورک هم به عقب بر گردیم، تا کنون وجود نداشته است. شاید یکی از دلایل اقبال نسبت به انقلاب ایران همین بود. مضافاً، این نخستین انقلابی بود که به حکومت دین سالاری انجامید که ما الگوی تاریخی ای برای آن نداریم. این اولین انقلابی بود که کادرهای رهبری آن از میان نیروهای روحانی بیرون می آمدند. از لحاظ شکل هم، این انقلاب به جای شکل معمول جنگ طولانی مسلحانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم، ترکیبی از روش های مبارزه را به کار گرفت نظیر اعتصاب ها و تظاهرات خیابانی، شورش های ادواری شهری و سرانجام قیام. من با صحبت شما در مورد تکرار جنبه هایی از این تجربه در دنیای عرب موافق هستم، ولی این جنبه های منحصر به فرد دیگر را هم نباید از نظر دور کنیم. همین جنبه های منحصر به فرد به زعم من توضیح دهنده حمایت و اشتیاقی است که در ابتدا در میان توده های کشورهای خاورمیانه نسبت به انقلاب ایران پدید آمد.

- خوب، البته چیزهای منحصر به فرد این انقلاب را کسی نمی تواند انکار کند. اما واقعا برای آنکه یک انقلاب را انقلابی توده ای بنامیم، کافی نیست که مردم بریزند و ارتش را خنثی کنند و بعد عده ای روحانی بیایند و جنبش را به سمت هدف های خودشان سوق دهند و انجام بسیاری هدف های اساسی انقلاب متوقف شود. بعد از قیام بسیاری از وظایف می بایست به سرانجام برسند. یعنی جنبه هایی که واقعا باعث تجدید شکل بنیادی جامعه می شود تا بتوانیم بگوییم این یک انقلاب اجتماعی به معنی واقعی کلمه است. جنبه منحصر به فرد عمده در انقلاب ایران همان استفاده از جمعیت و استفاده از حرکت توده ای بود، که به مدد این حرکت دستگاههای سرکوب شاه خنثی شدند. در انقلاب چین هم جمعیت و استفاده از جمعیت نقش مهمی داشت. دنیای عرب با چنین تجربه ای آن قدرها هم بیگانه نیست. هرچند، همانطور که گفتید، ناصر با یک کودتا روی کار آمد، ولی بعد از آن وقتی که او کانال سوئز را ملی کرد، به همین اندازه، به پاخیزی مردمی را در مصر شاهد بودیم. وقتی که در ۱۹۵۶ حمله به مصر از سوی انگلستان، فرانسه و اسرائیل آغاز شد، در واقع همه مردم دنیای عرب بسیج شدند. زمانی که ناصر اتحاد با سوریه را عملی کرد دوباره مشابه همین جریان اتفاق افتاد. بنابراین، هر چند توالی وقایع

عینا نظیر ایران نبود، ولی تجربه شرکت وسیع توده ها که برای زمانی در صحنه سیاسی درگیر می شوند و سرانجام جنبش خود را به رهبری فرهمند تسلیم می کنند، این را ما هم داشته ایم؛ شاید نه به شدت انقلاب ایران، ولی به هر حال برایمان پدیده ای ناشناخته نبود. البته تجربه گاندی در هند هم هست. زیرا عده ای هم معتقد به منحصر به فرد بودن آن هستند. به هر جهت، به یاد داشته باشید که جوامع و فرهنگ هایی که به ما نزدیک هستند، انواع قیام های وسیع را تجربه کرده اند. دین سالاری (تئوکراسی)، البته، نظیری نداشته است. ولی این خصیلت در دنیای عرب تأثیر منفی دارد. به دلایل مختلف، تا حدودی برای اینکه ملی گرایان با سقوط امپراتوری عثمانی از دین سالاری فاصله گرفتند. البته امپراتوری عثمانی یک دین سالاری تمام عیار نبود، با این حال نوعی از حکومت دینی محسوب می شد. به همین خاطر، بخش بزرگی از طبقات متوسط دنیای عرب، که در حال حاضر از لحاظ سیاسی شاید مهمترین نقش را داشته باشد و مثلاً خرده بورژوازی از طریق ارتش بر اوضاع تسلط زیادی دارد، علاقه ای به بازگشت دین سالاری ندارند. این اقشار البته خودشان را مسلمان می دانند، بعضی از سنت های اسلامی را هم مایل اند حفظ کنند، شاید حتی بعضی روحانیان دست پرورده خودشان را هم در بعضی مراکز قدرت بنشانند، اما مایل نیستند حکومت جامعه و سیاست و دولت در دست روحانیان باشد. مسلمانان در سوریه در مبارزه میان رژیم و بنیادگرایان مذهبی، تجار دمشق ترجیح می دهند کنار بایستند و ناظر باشند. اگر بنیادگراها دولت را تضعیف کنند به نفع آن هاست، اما آن ها به هیچ وجه حامی حکومت اسلامی نیستند. همینطور در ناخودآگاه مردم عادی تفاوت شیعی - سنی را نمی توان نادیده گرفت. اگر الگوی جریانی، دین سالاری شیعی باشد با سوء ظن نگاهش می کنند. سوء ظن میان عرب ها و ایرانی ها هم که سابقه ای طولانی دارد.

آشتیانی: در ایران هم احساسات ضد عربی وجود دارد تا جایی که حتی بعضی از روشنفکران هم روی کار آمدن رژیم اسلامی را حمله دوم اعراب نامیده اند.

محمدی: آخر می دانید که یکی از پروژه های مدرن در ایران اصل و نسبش را به دوران پیش از اسلام مربوط می داند و بسیاری عوامل، سنت ها، نهادها و حتی جنبه هایی از فرهنگ روزمره نظیر

اسامی افراد و غیره وجود دارد که این تداوم را موجه جلوه می دهد. همین تلقی باعث شده که این عده تاریخ مان را به دو بخش مجزا تقسیم کنند و بخش پس از اسلام را به مثابه چیزی خارجی قلمداد کنند.

- همین ادعا که ایرانی ها اصلا از نژاد آریایی هستند و به اروپایی ها نزدیک تر هستند...

محمدی: تصور می کنم در ذهن ملی گرای ایرانی فاصله تهران - برلین، تهران - پاریس، یا تهران - لندن همیشه نزدیک تر بوده تا تهران به قاهره یا تهران به بیروت؛ بعضی از ایرانی ها با این ایدئولوژی ملی گرا، همیشه خودشان را برتر از اعراب مشاهده کرده اند. ما در نشریه «کنکاش» فکر می کنیم نقد این ایدئولوژی نژادگرا باید بخشی از یک پروژه «سکولار»، دموکراتیک و سوسیالیستی در ایران باشد؛ جنبش اسلامی در ایران، که ظاهرا باید پیش از بقیه مردم به فرهنگ و ذهنیت اعراب نزدیک باشد، حالا می گوید که باید به شرق ایران نظر کنیم (افغانستان، پاکستان، کشمیر، بنگلادش) و آینده وحدت اسلامی در این کشورها توان بیشتری خواهد گرفت.

اما برای ما چپی ها، مهم است که بدانیم در جهان عرب بر خورد به روشنفکران و مردم ما چگونه است و به چه نحو می توانیم در مبارزه مان برای دموکراسی و سوسیالیسم هم جبهه و هم رزم بوده رابطه های لازم را ایجاد کنیم؟

- اولاً، در مورد خودم بگویم که آدمی انترناسیونالیست هستم. هر جنبش اصیل و رزمنده چپ اعم از ایرانی، ترکی، برزیلی یا اسرائیلی و غیره به من نزدیک تر است تا مثلا ملک فهد یا شاهزاده فلان و بهمان به خاطر پیوند قومی و نژادی. مساله نژاد برای من هیچ معنایی ندارد. اما در سطح عمومی فرهنگ، روی هم رفته، از تجربه خودم که قضاوت کرده باشم، می توانم بگویم آگاهی نسبت به ایران در کشورهای عربی خیلی ضعیف است. البته هر کسی می داند ایران کجاست و چه رابطه ای با ما دارد، ولی شناخت زیادی نسبت به خود ایران وجود ندارد؛ فقط بعضی وقت ها در کتاب، در کتاب های تاریخ وقتی راجع به کشورهای همسایه و مثلا آتاتورک بحثی باشد مطالبی هم در باره ایران وجود دارد. آتاتورک و رضاشاه تا حدودی با نظر مثبت نگریسته می شوند، زیرا بعضی کشورها مایلند الگوی خود را برای یک دولت

ملی از این دو کشور بگیرند. برای قیاس اشاره می‌کنم که مثلاً در مدارس ما مسأله وحدت ملی آلمان (در قرن نوزدهم) را با همین علاقه نگاه می‌کنند، زیرا کشورهای عربی پراکنده هستند و وحدت عربی آلمان شان است و یکی شدن آلمان نوعی درس تاریخی برایشان است. به همین نحو، ایران تا حدودی با دوران رضاشاه برای ما مطرح شده است. اما رابطه با ترکیه همیشه، به خاطر پیچیدگی و درگیری بیشترش با اعراب، به نوع دیگری مطرح بوده است. احساسات عرب‌ها نسبت به ترک‌ها درست شبیه احساسات ایرانی‌ها نسبت به عرب‌ها است. ملی‌گرایان عرب هنوز هر تقصیری را برای هر کار خلافی به گردن ترک‌ها می‌اندازند، که ریشه اش هم به تسلط امپراطوری عثمانی بر می‌گردد. منشاء توسعه نیافتگی، رکود اجتماعی - اقتصادی و تحجر روشنفکری دنیای عرب، همین تسلط عثمانی تلقی شده است و هنوز هم می‌شود. البته کار راحتی است که شما مسبب هر نقصان تاریخی را ترک‌ها بدانید. خلاصه در ذهنیت مردم حضور ترکیه بیشتر از ایران است. اما جالب است بگویم تنها زمانی که ایران به طور جدی برای ما مطرح شد در دوره مصدق بود. این زمانی بود که کشورهای مهم عربی در مرحله ای شبیه دوران جنبش ملی ایران بودند: درست اندکی پیش از سر کار آمدن عبدالناصر در مصر. زمانی که مصدق صنعت نفت ایران را ملی کرد من هنوز جوان بودم ولی تأثیر آن را به خوبی به یاد می‌آورم. بعد از آن دیگر توجه مردم به ناصر و به مسایل خودشان مشغول شد و ایران به فراموشی سپرده شد. در مورد احساس برتری یا عکس آن چیزی به نظرم نمی‌نرسد. فکر می‌کنم در ذهن مردم عرب ایرانی‌ها حضور چندانی ندارند که بتوان خصوصیتی به آن نسبت داد. البته به خاطر بعضی ریشه‌های تاریخی، احساسات ضد «شعوبی» بسیار قوی وجود دارد اما چندان به کار گرفته نشده، زیرا تماس و مقابله ای به وجود نیامده است. چیز دیگری که شاید بتوان به آن اشاره کرد و دولت‌های بعثی آن را به میان کشیده‌اند مسأله «عربستان» ایران است، که این هم در حاشیه و به دور از فکر مردم است. تأسف آور این است که جنگ ایران و عراق همه این مسایل قرون وسطایی را دوباره زنده کرد.

آشتیانی: همین ناآشنایی باعث شده در بسیاری از اقدامات ضد جنگ که توسط روشنفکران در اروپا صورت گرفته، میان روشنفکران

عرب و ایرانی هیچ نوع جبهه یا فعالیت مشترکی شکل نگیرد. حتی بعضی از روشنفکران ملی گرای ما بهانه ای پیدا کرده اند که همه اعراب را با عباراتی توهین آمیز مورد حمله قرار بدهند.

- در ابتدای تجاوز عراق به ایران، خیلی از روشنفکران چپ عرب نسبت ایران هم دردی نشان دادند، ولی پس از عقب نشینی عراق و هجوم ایران به داخل خاک عراق این همدردی پایان یافت.

تیوا: خیلی از روشنفکران ما هنوز اعراب را به خاطر حمله به ایران در دوره ساسانی محکوم می کنند و اصولاً نمی پذیرند که از این سو هم ایرانی ها چندان بی اشتیاق نبودند و به هر حال قضیه دو جانبه بوده است.

آشتیانی: چندی پیش یک شاعر معروف ایرانی، که شخصی بسیار مترقی و چپ است، در یک سخنرانی در نیویورک ادعا کرد که خمینی و جنبش او یک عنصر غیرتاریخی و در حقیقت به تلویح حمله دوم اعراب پس از جنگ قادسیه بوده است.

- پس شما هم عرب ها را نبخشیده اید...

آشتیانی: فکر نمی کنید این جا مشکل جدی ای وجود داشته باشد که باید به فکر چاره جویی اش برآمد؟

- خوب قضاوت این رفتار برای من کار مشکلی است. چون مآله شماست. من حتی تصور نمی کردم تلقی ایرانی ها نسبت به ما به این بدی ها باشد. هر کسی که بالاخره کمی مترقی باشد دیگر باید این قبیل برخوردها را پشت سر گذاشته باشد.

چیزی که من در تعلیم و آموزش خودم در سوریه متوجه شدم، و بین خودمان که صحبت می شود بر آن تأسف می خوریم، این است که ما از همسایه های نزدیک خودمان چه قدر کم می دانیم، مثلاً راجع به ترک ها و ایرانی ها. ما واقعا هیچ چیز در باره فرهنگ آن ها، روشنفکران آن ها، (به جز «یاشار کمال» که معروفیت جهانی دارد) نمی دانیم؛ حتی معلومات عمومی در باره جمعیت و جغرافیا و حکومت این کشورها. بعضی از ما باید خودمان را سرزنش کنیم که نسبت به ایران چنین بی اعتنا بوده ایم. وقتی هم که می خواهیم در مورد یکدیگر چیزی بدانیم به کتاب های انگلیسی و فرانسوی رجوع می کنیم! اعتراف می کنم خود من هم چیز زیادی راجع به فرهنگ ایران

نمی دانم. روشنفکران چپ ما هم باید بیشتر به احساسات
انترناسیونالیستی خودشان دامن بزنند تا روحیه ملی و محلی مرسوم
شان.

آشتیانی: به هر حال همین مصاحبه را فتح بابی می دانیم تا شما
و عده ای از روشنفکران عرب را به ایرانی ها معرفی کنیم؛ زیرا
آشنایی ما با فرهنگ و نویسندگان عرب متأسفانه از طریق آخوندهای
ما، و بسیار یک طرفه بوده است.

.

(۱) مقصود تحریم کتاب «اولاد حارقنا» از طرف دانشگاه الازهر
است.





زندانی سیاسی: از سلطنت تا ولایت

آلما زُنوزی

آزادی زندانیان سیاسی یکی از اساسی ترین خواست های بود که از همان اولین روزهای شکل گیری انقلاب بهمن و همزمان با برآه افتادن گردهمایی ها و تظاهرات خیابانی از طرف مردم مطرح شد. طرح آزادی زندانیان عقیده در عین حالی که خواست آزادی هزاران زندانی سیاسی زندانهای ساواک را در برداشت، در واقع تاکیدی بود بر اصلی ترین جنبه ی ماهیتی رژیم شاه یعنی اختناق و خفقان و سرکوب مخالفین.

شاه که ساواک را وجه الضمان سلطنت خویش ساخته بود در شرایطی که زندانهایش مملو از مخالفین رژیم بود وجود زندانی سیاسی در ایران را از بیخ و بن بی اساس دانسته و هزاران زندانی سیاسی را مشتی تروریست و دزد و آدمکش می خواند. ولی سرانجام به دلیل فشارهای برخی از سیاستمداران خارجی و نیز اعتراض های سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر و مهم تر از همه آغاز تحولات غافلگیرانه ی روزهای قبل از انقلاب، شاه بناچار مقوله وجود زندانی عقیده در زندانهای ساواک را پذیرفت و در پی آن درصدد ایجاد تغییراتی اساسی در نحوه ی عملکرد ساواک، شیوه ی محاکمات زندانیان سیاسی و نیز آزادی تدریجی برخی از زندانیان برآمد.

تا اواسط سال ۱۳۵۶، محاکمه ی متهمین سیاسی در دادگاههای نظامی ارتش صورت می گرفت و ضوابط حاکم بر این محاکمات تماما تابع قوانین دادگاههای نظامی بوده و متهمین سیاسی تنها حق برخورداری از دفاعیات و کلای نظامی را داشتند. این و کلا که اکثرا عناصر وابسته به رژیم بودند دفاعیات اشان از متهمین سیاسی چیزی جز کیفر خواستی دوباره علیه مجرمین سیاسی نبود.

بدنبال تصمیم شاه در مورد واگذاری محاکمات متهمین سیاسی به دادگاههای جنائی، از نیمه های دوم سال ۵۶ به تدریج محاکمات متهمین سیاسی در دادگاههای عادی دادگستری صورت گرفت. همزمان با این تغییر، مسئله ی آزادی زندانیان سیاسی به صورت یک اصل مهم

مورد توجه گردانندگان رژیم شاه قرار گرفت. لایحه‌ی عفو عمومی زندانیان که شامل زندانیان سیاسی نیز می‌شد در اسفند ماه ۵۶ به مناسبت صدمین سالگرد تولد رضا شاه به تصویب مجلس رسید و برای اجرا به دولت وقت واگذار شد. به موجب این قانون: «... کسانی که احکام محکومیت آنان تا تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون از دادگاه‌های دادگستری صادر و قطعی شده و در حال اجرا باشد یا حکم مذکور تا پایان سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی به حال اجرا در آید طبق ضوابطی مورد عفو قرار می‌گیرند.» (کیهان ۷ اسفند ۵۶). به موجب ماده‌ی ۳ این قانون: «... وزارت جنگ می‌تواند در مورد محکومین دادگاههای نظامی که تا تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون به موجب احکام قطعی محکومیت حاصل نموده و حکم در حال اجرا باشد و یا تا پایان سال ۲۵۳۵ به اجرا در آید، عفو تمام و یا قسمتی از مجازات آنان را از پیشگاه ملوکانه استدعا کند.» (اطلاعات ۷ اسفند ۵۶).

در پی تصویب لایحه‌ی عفو زندانیان سیاسی، دولت وقت اعلام کرد: «به زودی کمیسیونی برای بررسی وضع زندانیان و تطبیق آنان با ضوابط قانون تشکیل خواهد شد و قبل از ۲۴ اسفند ماه صدها زندانی دادگاههای نظامی و غیر نظامی مورد عفو ملوکانه قرار می‌گیرند.» (کیهان ۸ اسفند ۵۶). این قانون که به نام قانون عفو زندانیان سیاسی به مرحله‌ی اجرا در آمد، در عمل تنها آزادی گروه کوچکی از زندانیان سیاسی را موجب شد. برای نمونه در تاریخ ۲۱ اسفند ۵۶، روزنامه‌های اطلاعات و کیهان خبر از: «عفو و آزادی ۳۶۸ زندانی امنیتی دادگاههای نظامی» دادند، در حالی که شرح خبر دربرگیرنده‌ی اسامی تنها ۲۶ زندانی سیاسی بود. در مرداد ماه ۵۷ نیز در لیست بلند و بالای عفو و آزادشدگان به نام تنها ۶۲ زندانی سیاسی بر می‌خوریم و مابقی آزاد شدگان تماما محکومین دادگاههای جنائی هستند.

همزمان با واگذاری محاکمات متهمین سیاسی به دادگاههای عادی، به دلیل حاکم نبودن ضوابط دادگاههای نظامی بر این محاکمات، اکثر متهمین از اتهامات وارده تبرئه می‌شدند. یکی از پر سرو صدا ترین این محاکمات، محاکمه‌ی ۱۶ دانشجو بود که به اتهام ایجاد اختلال در نظم عمومی در دادگستری شهر ساری تحت محاکمه قرار گرفتند. این دادگاه در خرداد ماه ۵۶ با حضور ۴۲ وکیل که داوطلبانه دفاع از دانشجویان را بر عهده گرفته و از تهران به ساری رفته بودند

انجام شد. این دادگاه پس از دو هفته با اعلام بی گناهی دانشجویان بازداشت شده و تبرئه ی آنها پایان یافت. در مهر ماه ۵۷، یکی از دادگاههای متهمین سیاسی در دادگستری تهران شاهد یکی از بی سابقه ترین رویدادها در تاریخ قضایی بود؛ در این دادگاه نماینده ی دادستان به جای دفاع از کیفرخواست به دفاع از دانشجویانی که به اتهام ایجاد اختلال در نظم به محاکمه کشیده شده بودند پرداخت و گفت: «...متأسفانه به جای خطا کاران و مجرمین واقعی، جوانان مملکت را با دلایل پوچ به محاکمه می کشند... کیفرخواست صادره از سوی دادستان فاقد اعتبار است و دلایل ارائه شده علیه متهمین دلائلی نیست که با استناد به آنها بتوان این عده را تحت تعقیب قرار داد.» (اطلاعات ۱۰ مهرماه ۵۶).

در اواخر مهرماه ۵۷، زندانیان سیاسی زندان های تهران دست به یک اعتصاب غذای همگانی زدند. این عمل اعتراضی انعکاس وسیعی را در سطح جامعه به دنبال داشت و موجب تسریع آزادی زندانیان شد. در این میان در کنار اظهار نظر برخی از مقامات که دم از «اعاده ی حیثیت» زندانیان سیاسی می زدند، دولت رسماً اعلام کرد که: «آزادی تنها شامل آن گروهی از زندانیان سیاسی می شود که جرم اشان در خواندن کتاب و یا در اختیار داشتن جزوات و تشریفات ضاله و یا شرکت در جلسات سیاسی خلاصه می شود.» (کیهان ۲۷ مهرماه ۵۷)

همزمان با اوج گیری انقلاب، آزادی زندانیان سیاسی نیز متأثر از فعل و انفعالات جاری در سطح جامعه سرعت بیشتری به خود گرفت و در این روزها زندانیان در گروههای ۲۵ تا ۸۰ نفری از زندان های ساواک آزاد می شدند. در نیمه ی دوم مهرماه یک گروه ۱۱۶۰ نفری از زندانیان سیاسی مورد «عفو ملوکانه» قرار گرفتند. ولی همزمان با اعلام عفو این عده دولت اعلام کرد: «آزادی ۱۱۶۰ زندانی سیاسی بر طبق قوانین موجود و تنها پس از عفو ملوکانه و از طریق بخش قضائی ارتش و نه وزارت دادگستری انجام خواهد شد.» (اطلاعات ۲۹ مهرماه ۵۷).

علیرغم آزادی دسته جمعی و گروهی زندانیان سیاسی، تا آبان ماه ۵۷ زندان های ساواک مملو از زندانیانی بود که در انتظار لحظه ی آزادی روزشماری می کردند. در روز پنجم آبانماه ۱۳۵۶، ۴۰۰۰ زندانی سیاسی زندان قصر دست به اعتصاب غذا زدند. در این میان ۱۲۲ زندانی که حکم آزادی اشان صادر شده بود به عنوان همبستگی با بقیه

ی زندانیان از خروج از زندان ها خودداری کردند.

اما عمر روزهای آزادی بسیار کوتاه بود. هنوز چند صبحی از انقلاب نگذشته بود که بار دیگر بر قفل و میله های شکسته ی زندان های شاه قفل و بست هائی تازه زده شد و این بار رژیم جمهوری اسلامی زندانبان آزادی شد.

اولین خبر مربوط به دستگیری و زندانی شدن مخالفین رژیم خمینی، بازداشت دوتن از اعضاء جنبش ملی مجاهدین توسط یکی از کمیته های تهران بود که این دستگیری در واقع سر آغاز موج وسیع و بی انتهای دستگیری ها، شکنجه ها و اعدام هائی شد که تا به امروز همچنان ادامه دارد.

در پی آغاز دستگیری مخالفین توسط عوامل جمهوری اسلامی، حرکت های اعتراضی وسیعی توسط مردم و گروهها و سازمان های سیاسی صورت گرفت و بار دیگر خانواده های زندانیان سیاسی در ساختمان دادگستری تهران بست نشسته و دست به اعتصاب غذا زدند. همزمان با اعتراض نسبت به بازداشت خودسرانه ی افراد توسط مامورین کمیته ها، عمارت نخست وزیری نیز شاهد تجمع گروهی از کارمندان ساواک بود که به عنوان اعتراض نسبت به تأخیر در پرداخت حقوق و مواجب عقب افتاده ی خود اجتماع کرده بودند.

بدین ترتیب رژیم جمهوری اسلامی با بهره گیری از امکانات بر جای مانده از رژیم شاه به سرعت به سازماندهی ارگان های سرکوبگر پرداخته و به مقابله با مخالفین اش برخاست. اولین جلوه های بهره گیری رژیم از نیروهای سرکوبگر رژیم شاه را می توان در اعزام افراد گارد جاویدان به کردستان و سرکوبی مبارزات خلق کرد سراخ گرفت. (ویژه نامه ی کردستان جبهه ی دمکراتیک ملی ایران آبانماه ۱۳۵۷) ارگان های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی که به شکل کمیته ها و سپاه پاسداران فعالیت خود را آغاز کردند، به سرعت به صورت یک قدرت مطلقه حاکم بر تمامی جنبه های زندگی شهروندان شدند.

رژیم شاه که در سالهای آخر سلطنت تحت فشار سازمان های خارجی مدافع حقوق بشر ناچار از تن در دادن به بازدید هیات هائی از زندان های ساواک شده بود، به عناوین مختلف سعی می کرد که اصلاحاتی را در وضع زندان ها و نیز زندانیان سیاسی به وجود آورد. اما داستان رژیم جمهوری اسلامی و گردانندگان اش به گونه ای دیگر

است. علیرغم درخواست‌ها و گزارش‌های مکرر سازمان عفو بین‌الملل و دیگر سازمان‌های مدافع حقوق بشر، رژیم جمهوری اسلامی تاکنون به هیچ‌یک از این درخواست‌ها در زمینه‌ی اعزام هیأتی به ایران جهت بازدید از زندان‌های رژیم پاسخ نداده است. برای نمونه سازمان عفو بین‌الملل در یکی از گزارشات سالیانه‌ی خود اشاره می‌کند که: «با تمام کوششی که عفو بین‌الملل از ماه آوریل ۱۹۷۹ به کار برده تا ناظرینی برای حضور در محاکمات سیاسی و هیأت‌هایی برای مذاکره با مقامات دولتی و دیگر مقامات جمهوری اسلامی به ایران اعزام دارد، متأسفانه موفق به چنین اقدامی نشده است... عفو بین‌الملل با کمال تأسف اعلام می‌کند که اکنون مدت‌هاست که هیچ‌هیأت و یا سازمان مستقل و بی‌طرف مدافع حقوق بشر اجازه‌ی ورود به ایران را دریافت نکرده است. و نیز یادآوری می‌کند که به نمایندگی و ویژه‌ی سازمان ملل نیز که قرار بود جهت تحقیق در باره‌ی نقض حقوق بشر به ایران برود اجازه‌ی ورود به این کشور داده نشده است.» (گزارش سازمان عفو بین‌الملل «ایران: نقض حقوق بشر» ۱۹۸۶ - لندن).

در حال حاضر به دلیل عدم اطلاع دقیق از تعداد زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی و نیز مخفی بودن محل برخی از زندان‌ها، دستیابی به آمار دقیق از تعداد زندانیان سیاسی در ایران امر بسیار دشواری است. ولی بدیهی است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل نیاز مبرم اش به زندان‌های باز هم بیشتر، در کنار استفاده از زندان‌های بر جای مانده از ساواک و رژیم شاه، زندان‌های جدیدی را بدان‌ها افزوده است. در اکثر زندان‌ها، تعداد افراد زندانی به مراتب بیشتر از ظرفیت زندان بوده و زندانیان در شرایط روحی و جسمی بسیار آزار دهنده‌ای به سر می‌برند. گذشته از زندان‌های شناخته شده، رژیم جمهوری اسلامی زندان‌هایی تحت پوشش‌هایی از قبیل مرکز درمانی و ترک اعتیاد دایر کرده است. از جمله‌ی این زندان‌ها، زندان صالح آباد واقع در جاده‌ی تهران - قم است که بنا به یکی از گزارشات سازمان عفو بین‌الملل، ۲۰۰۰ زندانی در آنجا بازداشت هستند. این زندان که بنای اصلی آن در واقع یک اصطبل بزرگ بوده است یکی از مخوف‌ترین مراکز شکنجه‌ی رژیم جمهوری اسلامی است و بنا به شهادت افرادی که در این محل بازداشت و مورد شکنجه قرار گرفته‌اند، شکنجه‌های متداول در این زندان از شکنجه‌های زندان اوین که مجهزترین زندان ساواک بود به مراتب وحشیانه‌تر است. (سازمان عفو بین‌الملل: اسنادی که

توسط عفو بین الملل به دولت جمهوری اسلامی ایران ارسال شده است»،
 (۱۹۸۶- لندن).

تلاش برای آزادی آنان که به خاطر عقایدشان، از جمله عقاید سیاسی شان، به بند کشیده شده، از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم گشته و زیر وحشیانه ترین آزارهای جسمی و روحی به سر می برند وظیفه تک تک ماست. باشد که در این مبارزه جوانه های آگاهی را که این نوع سلب آزادی از انسانها را مطلقاً مردود بدانند، در دل همگان بکاریم.

سخن از دو تجربه: زندان شاه، زندان خمینی

آنچه که می خوانید حاصل گفتگو با سه زندانی سیاسی پیشین است که از تجربیات دوران زندان سخن می گویند. یکی از مصاحبه شوندگان مرتضی محیط پزشک و دانشیار سابق دانشگاه جندی شاپور اهواز است که در سال ۱۳۵۳ پس از بازگشت به ایران به اتهام شرکت در به راه اندازی یک گروه مارکسیستی توسط ساواک دستگیر و در زندان اهواز زندانی می شود. مدت محکومیت وی ۸ سال بود که قبل از اتمام آن هم زمان با انقلاب از زندان آزاد شد. طرف دیگر گفتگو که در این مصاحبه از وی به نام مستعار ایرج نام خواهیم برد، در جریان دستگیری های مخالفین در سال ۱۳۶۰ توسط مأمورین یکی از کمیته های انقلاب در تهران دستگیر و پس از طی محکومیت چهار ساله اش از زندان آزاد گردید. سومین مصاحبه شونده که از وی نیز به نام مستعار فرامرز نام برده خواهد شد، از فعالین سیاسی است که مدت ۸ سال خارج از کشور علیه رژیم شاه مبارزه کرده و در دوران قبل از انقلاب به ایران بازگشت. فرامرز

در یکی از سازمان های سیاسی چپ فعالیت داشته و در ارتباط با این فعالیت دستگیر و پس از طی محکومیت سه ساله اش در سال ۱۳۶۳ از زندان آزاد شده و راهی خارج می شود.

- شاید بد نباشد که گفتگو را با طرح سئوالی در مورد نحوه ی دستگیری و چگونگی جریان محاکمه اتان آغاز کنیم.

دکتر محیط: در سال ۱۳۵۳، در اهواز به جرم به راه اندازی یک گروه مارکسیستی و نیز اقدام علیه امنیت کشور دستگیر و در زندان اهواز زندانی شدم. اقامت یک ساله ام در زندان اهواز را در جمع زندانیان عادی گذراندم و پس از آن به زندان قصر تهران منتقل شدم که در مقایسه با زندان اهواز که شب و روز در محاصره ی موش های عظیم الجثه بود واقعا حکم قصر را داشت. محاکمه ام در دادگاه نظامی ارتش انجام شد و به هشت سال زندان محکوم شدم. وکیل مدافع نظامی ای که برای مثلا دفاع از من تعیین شده بود در جریان محاکمه ام که حدود سه روز جریان داشت مطلقا از من دفاع نکرد و تمام سعی اش بر این بود که موکل اش را موجودی ضعیف و نادم جلوه داده و برایش طلب بخشش کند. این وکیل بابت دفاع از من مبلغ قابل توجهی پول از خانواده ام دریافت کرده بود. با توجه به چنین شرایط و احوالی بود که به هشت سال زندان محکوم شدم.

ایرج: من در اوج دستگیری های سال ۶۰، به جرم وابستگی به یکی از گروه های مخالف رژیم دستگیر و زندانی شدم. البته هیچ مدرک و دلیلی برای وابستگی من به آن گروه خاص از طرف مأمورین ارائه نشد. دستگیری من در جریان به دام انداختن های وسیع مخالفین که آن روزها توسط مأمورین کمیته ها صورت می گرفت اتفاق افتاد. پس از دستگیری، مدت شش ماه بدون انجام محاکمه و بلا تکلیف زندانی بودم. سرانجام پس از محاکمه ای که جمعا نیم ساعت به طول کشید و اعضاء دادگاه را دو تن به عنوان حکام شرع تشکیل می دادند به ۵ سال زندان محکوم شدم. در جریان محاکمه، کوچکترین سند و مدرکی که دال بر اثبات اتهامات وارده بر من باشد ارائه نشد و وکیل مدافع و دفاعی هم در کار نبود.

فرامرزی: اواسط مهرماه ۱۳۶۰ در یکی از شهرستان های شمال دستگیر شدم. اکثر حزب اللهی های شهرمان مرا به خاطر فعالیت ام در

یکی از سازمان های چپ می شناختند و دستگیری ام هم در یکی از خیابان های شهرمان با شناسایی این افراد صورت گرفت. پس از انتقال به زندان سپاه که در گذشته محل یکی از مدارس شهر بود و پس از انقلاب تبدیل به زندان شده بود مدت دو هفته بدون بازجویی بازداشت بودم. در جریان بازجویی ام که نیم ساعت بیشتر طول نکشید و به غیر تهدید و ارباب بازجو مبنی بر اعدام من که حالت مسخره و نمایشی برایم داشت ضرب و شتمی در کار نبود. پس از بازجویی پرونده ی من به دادگاه انقلاب فرستاده شد و پس از هشت ماه زندانی بودن به بازپرسی احضار شدم. بازپرسی بیش از چند دقیقه طول نکشید و سؤالات تکرار همان سؤالات قبلی بود. این بار بازپرس اتهامات مرا شرکت در توطئه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، همکاری با غرب و اغفال جوانان و نوجوانان اعلام کرد. چند ماه بعد به دادگاه احضار شدم. اعضاء این دادگاه را فقط یک حاکم شرع و یک منشی تشکیل می داد. محاکمه ام فقط ۱۵ دقیقه طول کشید. چند ماه پس از محاکمه یعنی زمانی که یک سال از تاریخ دستگیری ام گذشته بود با خبر شدم که به سه سال زندان محکوم شده ام. نحوه ی اعلام حکم دادگاه هم به نوبه ی خود عجیب بود. به این ترتیب که آن روز تعداد زیادی از ما را احضار کردند و از روی لیست بلند بالایی شروع کردند به اعلام رأی دادگاه در مورد متهمین و مدت محکومیت اشان. بودند در بین ما افرادی که موقع اعلام حکم دادگاه انقلاب چندین ماه اضافه بر دوران محکومیت تعیین شده توسط دادگاه انقلاب را در زندان به سر برده بودند.

- دوران زندانی بودن هر سه ی شما با مخوف ترین سالهای سلطنت شاه و حکومت خمینی همراه بود. یادمان هست که سال ۵۳ چه سال غریبی بود و سال ۶۰ هم که دیگر جای گفتن ندارد که حتی یادآوری لحظه هایش هراس بر جان آدم می اندازد. در آن روزها وضع زندان های شاه و خمینی چگونه بود؟

دکتر محیط: طبیعتاً همزمان با تشدید جو اختناق در خارج از زندان ها و اوج گرفتن دستگیری ها و دام گذاری های ساواک، فشار روی زندانیان سیاسی نیز به طرز وحشتناکی افزایش می یافت. در این دوران سرهنگ زمانی که یک گشتاپو و جلاد به تمام معنا بود بر زندان قصر حکومت می کرد و وحشیانه ترین شکنجه ها را برای خرد کردن

شخصیت زندانیان سیاسی و از پای در آوردن آنها به کار گرفته می شد. ولی واقعه ای که در این سال ها یکی از بزرگ ترین تغییرات را در وضع زندان به وجود آورد انشعاب در سازمان مجاهدین خلق بود که در جریان آن مجید شریف واقفی توسط گروه منشعب گشته شد.

- کمی راجع به تأثیر این انشعاب بر محیط زندان و نیز تأثیر پذیری روابط زندانیان سیاسی از این جریان صحبت کنید.

دکتر محیط: تا قبل از ماجرای انشعاب و کشته شدن شریف واقفی، مجاهدین در زندان به عنوان یک سازمان مذهبی متشکل و سازمان یافته بر سایر نیروهای مذهبی حاضر در زندان از قبیل فدائیان اسلام و حزب ملل اسلامی برتری کامل داشتند. نیروهای مذهبی دست راستی در مقابل مجاهدین که پرچمدار مرفعی ترین جریان مذهبی ای در حال مبارزه با رژیم شاه بودند قدرت و جرأت مخالفت و اظهار نظر نداشتند. در موارد تصمیم گیری نیروی مذهبی تصمیم گیرنده مجاهدین بودند. با پیش آمدن انشعاب در سازمان مجاهدین و محکوم نکردن انشعاب کنندگان و نحوه ی انشعاب اشان توسط نیروهای چپ حاضر در زندان، نه تنها در رابطه ی مجاهدین و نیروهای چپ در داخل زندان لطمه ی آشکاری خورد، بلکه نیروهای مذهبی دست راستی نیز که هیچگاه از رابطه ی مجاهدین با زندانیان چپ دل خوشی نداشتند این مسئله را دست آویز قرار داده و به مخالفت علنی با مجاهدین برخاستند.

- قبل از این ماجراها رابطه ی بین مجاهدین و نیروهای چپ داخل زندان تا چه حینه بود و خدشه دار شدن این رابطه سر منشأ چه مسائلی در داخل زندان گردید؟

دکتر محیط: پس از آنکه چپ از محکوم کردن نحوه ی انشعاب در سازمان مجاهدین خلق که توسط جناح مارکسیست این سازمان صورت گرفته بود خوداری کرد، مجاهدین سفره های خود را که تا آن موقع علیرغم مخالفت های نیروهای دست راستی با زندانیان چپ یکی بود را از آنها جدا کردند که این حرکت نشانه ای بود از قهر و جدائی. یکی بودن سفره های زندانیان حالتی سمبلیک داشت و نشانه ای بود از وحدت بین زندانیان سیاسی. تا قبل از این جدائی علیرغم اختلاف نظرات ایدئولوژیک روابط نیروهای چپ زندان و مجاهدین خوب و حسنه بود. ساواک که همیشه از اتحاد موجود بین زندانیان سیاسی در عذاب بود، به دنبال این واقعه شروع کرد به تطمیع و بهره گرفتن از

نیروهای دست راستی زندان. در سال ۵۵ مهم ترین عناصر جناح مذهبی های دست راستی یعنی حاجی عراقی، انواری و عسگر اولادی از زندان قصر به اوین منتقل شدند. این انتقال با کسب امتیازهای بی سابقه ای از قبیل بر خورداری از ملاقات حضوری توام بود. ساواک در قبال چنین امتیازهایی از گروه دست راست مذهبی خواست که اعلامیه ای علیه چپ و مجاهدین صادر کرده و در این اعلامیه آن ها را نجس و منافق معرفی کنند. سرانجام وعده و وعیدهای ساواک مؤثر واقع شد و چنین اعلامیه ای از جانب گروه مذهبی های دست راستی علیه مجاهدین و چپ بیرون آمد. به دنبال صدور این اعلامیه، حاجی عراقی، حاجی انواری و عسگر اولادی در تلویزیون رژیم ظاهر شده و از شاه طلب عفو کردند.

- زندانی هائی که تا بدینجای گفتگو از آنها به نام مذهبی های دست راستی نام برده اید، به عنوان زندانی سیاسی چه تفاوت و یا تفاوت هائی با دیگر زندانیان سیاسی داشتند و مهم تر اینکه رابطه اشان با دیگر زندانیان و مأمورین زندان چگونه بود؟

دکتر محیط: یکی از وجوه مشخصه ی زندانیان سیاسی وابسته به گروه های مذهبی دست راستی، روابط خوب این گروه از زندانیان با مأمورین زندان بود. این افراد در مقایسه با بقیه ی زندانیان سیاسی از امتیازات خاصی بر خوردار بودند که در آن شرایط کسب این قبیل امتیازات بسیار پر معنا بود؛ اتاق های این زندانیان از بقیه ی اتاق ها جدا بود، غذای زندان را نمی خوردند و خودشان طبخ می کردند و سیستم مطالعاتی خاص خود را داشتند و رابطه ی این گروه با زندانیان سیاسی چپ تا قبل از جریان تغییر خط مشی در سازمان مجاهدین نسبتاً خوب بود و یا حداقل حفظ ظاهر می کردند. در ورزش های صبحگاهی که به صورت گروهی انجام می شد شرکت می کردند و افرادی از این گروه مانند ربانی شیرازی با بیژن جزنی و شکرالله پاک نژاد به بحث های ایدئولوژیک می نشستند.

پس از جدائی مجاهدین از نیروهای چپ زندان، آیا هنوز در مواردی برای تصمیم گیری در باره ی یک مسئله ی خاص مذاکره و مشورتی بین این دو گروه انجام می شد؟

دکتر محیط: حتی پس از آنکه مجاهدین سفره های خود را از چپ جدا کردند، در داخل زندان مواردی پیش می آمد که یکپارچگی و تصمیم گیری جمعی نقش مهمی داشت. در صورت پیش آمدن چنین

مواردی مجاهدین و نیروهای چپ با یکدیگر گفتگو و مذاکره می کردند و به طور جمعی تصمیم گیری می شد. از جمله مواردی که تصمیم گیری جمعی نقش تعیین کننده ای در وضعیت زندانیان داشت می توانم به مسائل مهمی از قبیل اعتصاب غذای زندانیان سیاسی، مقابله با بدرفتاری های پلیس زندان و یا اعتراض به جابجائی زندانیان از یک زندان به زندان دیگر اشاره کنم. در چنین مواردی که می بایست برای یکپارچه کردن حرکت های اعتراضی زندانی ها تصمیم گیری می شد نمایندگان مجاهدین و نیروهای چپ با یکدیگر به گفتگو می نشستند. در این قبیل گفتگوها معمولاً از جانب مجاهدین موسی خیابانی و مسعود رجوی تصمیم گیرنده بودند و بین زندانیان چپ قبل از تصمیم گیری بحث و تبادل نظر صورت می گرفت. در تصمیم گیری های نهائی از طرف چپ معمولاً بیژن جزنی و گروهی که از طرف زندانی های چپ انتخاب می شدند شرکت می کردند.

- با شرحی که راجع به برخی از رویدادهای زندان و خصوصاً رابطه ها ارائه دادید، داشت یادمان می رفت که شما از خاطرات زندان حرف می زنید، آنهم از زندانی مانند زندان شاه و روزهای اوج قلدری و درندگی ساواک، با توجه به فضای داخل زندان ها و کنترل پلیس زندان، یک چنین ارتباط هائی که منتهی به مثلاً تصمیم گیری راجع به مسئله ای مانند اعتراض و مقابله با پلیس زندان می شد چطور می توانست از دید مأمورین زندان بدور بماند؟

دکتر محیط: درست است سال هائی که از آن حرف زدم سال های اوج بگیر و ببیندها و درنده خوئی های ساواک چه در خارج و چه در داخل زندان بود. در این سال ها ساواک وحشیانه ترین شکنجه های ممکن را در مورد زندانیان سیاسی به کار می برد تا گذشته از اعتراف گرفتن از آنها نیروی مقاومت را در داخل زندان ها از بین ببرد. ولی با تمام این ها و علیرغم آگاهی از میزان بی رحمی ساواک، تمام کارهائی که راجع به آنها حرف زدم در محیط زندان به طور سازمان یافته انجام می شد. محیط بسیار سیاسی زندان و پر تجربگی زندانیان سیاسی معمولاً دام ها و حيله های پلیس زندان را نقش بر آب می کرد. اغلب ارتباط ها در مواقعی از قبیل قدم زدن ها و ورزش های صبحگاهی انجام می شد. ولی با تمام هشیاری های حاکم بر نحوه ی رابطه ها در مواردی اتفاق می افتاد که ساواک متوجه ارتباط بین زندانی های سیاسی می شد. آنوقت در صورت به دام افتادن رابط ها و عاملین

حرکت ها، سخت ترین و بی رحمانه ترین مجازات ها و شکنجه ها در انتظار این افراد بود. ایرج: زندانی که دکتر محیط از آن حرف می زند، مثل قاره ای است که همه ی اجزاء آن با تمام پراکندگی اشان به یکدیگر متصل هستند. در حالی که تجربه های من از زندان جمهوری اسلامی حالت مجمع الجزایری را دارد که جزیره های آن گسیخته از هم هر یک در گوشه ای افتاده اند. من وقتی از زندان حرف می زنم تمام موجودیت زندان برای من فقط در یک اتاق و در چارچوب آن محدود می شود. بر خلاف دکتر محیط، برای من تجربه ی جمعی زندان وجود خارجی ندارد. حدود ۸۰ درصد آنچه که در سلولهای مختلف زندان های خمینی می گذرد مانند هم هستند. با تصویری که از زندان های شاه گرفتم، زندان های جمهوری اسلامی بسیار مخرب بوده و کمتر سازندگی دارند. فرد زندانی نه تنها در زندان های این رژیم آبدیده و کار آزموده نمی شود بلکه برعکس اگر هم با روحیه ای خوب وارد زندان شده باشد به زودی در هم می شکنند.

- چه عواملی موجب در هم شکسته شدن روحیه ی زندانی سیاسی در زندان های رژیم جمهوری اسلامی می شوند؟

ایرج: من شرایط حاکم بر زندان های رژیم خمینی را که با در هم شکسته شدن روحیه ی زندانی سیاسی رابطه ای تنگاتنگ دارد به دو دوره تقسیم می کنم: دوره ی قبل از ۳۰ خرداد و دوره ی بعد از آن. آنطوری که من از زندانیان پر سابقه تر از خود شنیدم تعداد زندانی ها و نیز شرایط حاکم بر زندان ها تا قبل از جریانات ۳۰ خرداد قابل مقایسه با روزهای روزهای پس از آن تاریخ نبود. هم زمان با شروع تظاهرات مسلحانه ی خیابانی توسط اعضاء و هواداران سازمان مجاهدین خلق، شرایط زندان ها تحت تأثیر این حرکت به شکل هولناکی تغییر کرد. به نظر من عامل مهمی که فضای زندان های رژیم جمهوری اسلامی را از زندان های شاه جدا می سازد عدم برخورداری اکثریت زندانی های سیاسی این دوره از تجارب سیاسی است. زندانیان سیاسی زمان شاه مبارزینی پر تجربه تر و از لحاظ بینش ثوریک در مقایسه با زندانی های رژیم فعلی در مجموع پخته تر بودند. پس از انقلاب به علت توده ای بودن مبارزه و نیز ترکیب سنی و فکری افرادی که به عنوان زندانی سیاسی در زندان ها بسر می بردند، زندان هرگز حکم محیطی را نداشت که زندانی کارآمدتر و پرتجربه تر از پیش شود. علاوه براین کنترل و خفقان بسیار شدید حاکم بر زندان ها کمتر جایی را برای بحث و

یا حرکتی باقی می گذاشت.

فرامرزی: در مورد حرف های ایرج راجع به شرایط زندان اوین، باید بگویم که من تجربیات نسبتاً متفاوتی را در زندان های جمهوری اسلامی پشت سر گذاشته ام. اول اینکه، طبیعاً همه ی زندان ها به لحاظ چگونگی برخورد نگهبانان و وضعیت عمومی زندانیان ضمن اینکه شباهت هایی با هم دارند در عین حال می توان تفاوت هایی میان آن ها دید. این امر بخصوص در مورد زندان شهرستان های کوچک و زندان هایی مثل اوین، قزل حصار، گوهردشت، عادل آباد شیراز و غیره بارزتر است. در شهرستان، زندان در واقع زندان نیست بلکه مثلاً ساختمان یک مدرسه، یک سینما یا یک باشگاه را تبدیل به زندان کرده اند. در نتیجه امکانات آن محدود است. حتی کنترل و مراقبت زندانی کار دشواری است. این تفاوت حتی در نحوه ی بازجویی در زندان های بزرگ و یا استفاده از ساواکی ها و تجربیات زندانیان مذهبی زمان شاه و گماشتن آن ها به سرگردگی زندان ها نیز دیده می شد. زندان های مرکز مفر فرماندهی، نمایش و یکه تازی مثنی عناصر لمپن و آدم کشان حرفه ای بود که من در بیشتر موارد در اینکه اینها از روی اعتقاد فکری و ایدئولوژیکی چنین کارهایی می کردند شک دارم. اینان عموماً عناصر پس مانده و فرومایه ی اجتماعی بودند که در همه جا پیش قراولان مرگ و دسته های ضربت حکومت را تشکیل می دادند. اسلام برای اینها مفری بود برای دست یابی به مکان اجتماعی برتر و امرار معاش در این دنیا و سرمایه گذاری برای آخرت.

به هر حال، پس از مدتی که در زندان شمال بودم، مرا همراه با ۴۰ زندانی سیاسی به زندان اوین منتقل کردند. از همان لحظه ی ورود برای اینکه به قول خودشان خردمان کنند و به ما نشان دهند که اینجا اوضاع متفاوت است، بدرفتاری ها شروع شد. چند روزی در زندان اوین چشم بسته در راهروها ما را نگهداشتند و بعد به زندان گوهردشت فرستادند. این زندان که اواخر سالهای سلطنت شاه ساختمان آن شروع شده بود به علت انقلاب نیمه تمام ماند و رژیم جمهوری اسلامی با تکمیل و اتمام آن را مورد بهره برداری قرار داده است. شرایط در این زندان به مراتب از زندان شمال دشوارتر بود. مقررات زندان گوهردشت که در واقع حکم تبعیدگاهی را برایم داشت بسیار محکم بود و کنترل شدیدی روی زندانی ها اعمال می شد. رفت و آمدها بین سلولها کاملاً ممنوع بود و انجام این چنین حرکتی تنبیه شدیدی را به دنبال

داشت.

جمع ۴۰ نفری ما را به گروههای ده نفری تقسیم کردند و هر دسته را در اتاقی کوچک به طور قرنطینه زندانی کردند. از ده نفر ما، چهار نفر کمونیست بودند و بقیه از هواداران سازمان مجاهدین. در این دوره اجازه ی هواخوری نداشتیم و در دفعاتی بسیار محدود می توانستیم از دستشویی استفاده کنیم. زندانبان ها بدترین شیوه ی برخورد را با ما داشتند. گاهی گروهی از آنها با کلاه هایی شبیه به کلاه کوکلاس کلان ها با داد و فریاد و مشت و لگد به در و دیوار سلول هایمان می کوبیدند و با رکیک ترین الفاظ به ما توهین می کردند. با کوچکترین اعتراضی که از طرف ما نسبت به آنها می شد با مشت و لگد به جانمان می افتادند و با هر چه که دم دست اشان بود از جارو گرفته تا چوب دستی خونین و مالینمان می کردند. با تمام شدت عمل هایی که از طرف زندانبانان صورت می گرفت، روحیه ی زندانی ها خیلی خوب بود و اکثرا در برابر نگهبانان زندان و زورگویی هایشان مقاومت می کردند.

- در برابر این شرایط مقاومت از طرف زندانی ها به چه نحوی صورت می گرفت و به طور کلی فعالیت های داخل زندان چگونه بود؟
 فرامرز: مقاومت در برابر زورگویی ها و اعتراض به وضعیت زندان و طرح خواستهای برای بهتر کردن اوضاع زندان مسائلی بودند که به طور روزمره وجود داشتند. البته مقاومت و یا مبارزه در زندان قانون مندی های خاص خود را داشت و رعایت آن برای بهتر شدن موقعیت زندان ضروری بود. کتاب و روزنامه خواندن، ورزش های جمعی و فردی، برگزاری شب های شعر، بحث های دوفره و چند نفره، تماشا کردن تلویزیون و کارهای دستی از جمله دیگر فعالیت های زندانی ها محسوب می شد که البته امکان آن در زندان های مرکز کمتر بود.

یکی دیگر از نکات جالب توجه زندان، کمون غذایی آن بود. همه زندانبانان غذا و میوه هائی را که از طریق بستگان خود طی ملاقات ها دریافت می کردند به مسئولینی که از طرف خودمان انتخاب شده بودند تحویل می دادند.

- زمانی که بین زندانبانان یک سلول حرف و گفتگویی در می گرفت، این صحبت ها حول و حوش چه مسائلی دور می زدند؟
 ایرج: نهایت صحبت هائی که انجام می شد، بین دو یا سه نفر از

زندانی ها بود آنها بسیار مخفیانه و با ترس و لرز، در این گفتگوها حرف ها بیشتر جنبه ی تبادل اخبار را داشتند و یا سئوالاتی راجع به گذشته ی سیاسی یکدیگر، و نه اینکه مثلاً آینده چه خواهد شد. برخلاف زندانی سیاسی رژیم سابق، در زندانهای جمهوری اسلامی، زندانی به آینده کمتر می اندیشد و بحث هایی از قبیل تعیین خطوط و غیره مطلقاً انجام نمی شود. تصویری که من قبل از ورود به زندان راجع به زندان و زندانی سیاسی داشتم با تجربه ای که خودم پشت سر گذاشتم بسیار متفاوت است. در زندان های جمهوری اسلامی نهایت ایستادگی و مقاومت در برابر شکنجه ها این است که زندانی از سقوط خود جلوگیری کند. زندانی ای که در دام های گسترده شده توسط مامورین زندان سرنگون نشود و به پای فعال اتاق های بازجوئی تبدیل نگردد، با توجه به شرایطی که بر زندانهای رژیم حکمفرماست این چنین زندانی ای یک زندانی پیروز و سربلند به حساب می آید.

- ترکیب زندانی های سیاسی از لحاظ ایدئولوژیک چگونه بود و زندانیان وابسته به گروه های مختلف چه روابطی با یکدیگر داشتند؟
 ایرج: در این دوره هم مثل زمان شاه زندانی های سیاسی را به دو گروه مذهبی ها و چپی ها می توان تقسیم کرد. گروه زندانیان مذهبی متشکل از مجاهدین، اعضاء گروه فرقان، طرفداران بنی صدر و زندانیان چپ شامل هواداران جناح های مختلف سازمان چریک های فدائی خلق، راه کارگر، حزب توده، کومله، حزب دمکرات و ... بودند. رابطه ی زندانی ها در این دوره بیشتر از اینکه یک رابطه ی سیاسی باشد، رابطه ی دو زندانی است. در داخل سلول ها کمتر بحث های سیاسی و ایدئولوژیک انجام می شد. در شرایطی که حتی دست زدن به یک عمل فردی مثل اعتصاب غذا فوراً اعدام به دنبال داشت، در این میان دیگر برای حرکت ها و اعتراض های جمعی چه محلی از اعراب باقی است؟ کم نبودند زندانی هایی که پس از دست زدن به اعتصاب غذا شکنجه و اعدام شدند.

فرامرز: آنچه نقش برجسته ای را در چگونگی مناسبات زندان بازی می کرد نه تعلق سازمان بلکه در درجه ی اول نحوه برخورد به مسائل زندان و موضع گیری در رابطه با آنها بود. این عامل مهمی بود که می توانست روابط عمیق تر و انسانی تر و ارزش ها و تعهدات اخلاقی ای فراتر از «مرزهای سازمانی» به وجود آورد. در مورد ترکیب زندانی ها، در زندان هایی که من به سر بردم، اکثر زندانی ها

را هواداران و اعضاء سازمان مجاهدین تشکیل می دادند، گاهی هم تعداد معدودی نیز از سازمان آرمان مستضعفین بودند. اینان در مجموع بخش مذهبی زندانی ها را تشکیل می دادند. بقیه ی زندانیان از افراد سازمان ها و گروه های متفاوت چپ بودند. بخصوص از سازمان پیکار و چریک های فدائی خلق. در زندان گوهردشت با ۲۰ زندانی طرفدار کومله و حزب دمکرات هم بند بودم. خلاصه از هر دسته و گروهی در زندان وجود داشت. از نظر سنی اکثر قریب به اتفاق زندانی ها ۱۵ تا ۲۵ ساله بودند. جوان ترین زندانی را در زندان گوهردشت دیدم که ۱۲ ساله بود و به ۶ سال زندان محکوم شده بود. جرم او کمک رساندن به پیشمرگان کومله بود. از لحاظ موقعیت اجتماعی و شغلی نیز اکثر زندانی ها محصل و دانشجو بودند، تعدادی کارمند هم در بین ما بودند. چند بار هم گروهی از کارگران اعتصابی چند کارخانه و یکی از معادن شمال را به زندان آوردند که این ها را پس از مدت کوتاهی آزاد می کردند. مناسبات در میان زندانی ها عموماً دوستانه بود. وضعیت سخت زندان و لزوم پایداری در مقابل زورگویی های نگهبان ها به طور اجتناب ناپذیری زندانیان را کنار هم قرار می داد. البته در میان زندانیان اختلاف نظر سیاسی و ایدئولوژیک وجود داشت. معمولاً همه ی اختلافات در مقابل واقعیت «زندان» و ضرورت سربردن در آن شرایط به کنار نهاده می شد. بخش عمده ای از بحث ها و مجادلات در رابطه با مسائل زندان و چگونگی اداره کردن آن بود. در چنین اوضاعی معمولاً به خاطر انحصارطلبی و خودمرکز بینی مجاهدین، چپ ها در یک طرف و مجاهدین در طرف دیگر قرار می گرفتند. گاهی هم بحث های سیاسی بین زندانی ها در می گرفت که مجاهدین از شرکت در آن اجتناب می کردند. متأسفانه در مواقعی سوء استفاده از این بحث ها برای انسجام سازمانی و گروهی نقش منفی ای را در محیط زندان ایفاء می کرد.

دکتر محیط: با آنچه که ایرج راجع به زندان های خمینی گفت گمان می کنم زندان های جمهوری اسلامی در مقایسه با زندان های شاه که به نوبه ی خود یکی از مخوف ترین زندان های سیاسی دنیا بود و ساواک بر آن حکمروائی می کرد یک جهنم واقعی است. در زندان های شاه دشمن برای ما مشخص بود و زندانی سیاسی در برابر پلیس زندان که دشمن مسلم وی بود احساسی توأم با غرور داشت. ما از مردم بیرون از زندان که حرکت امان را تأیید می کردند نیرو گرفته و در مقابل

زندانبان ها و شکنجه گرانمان سربلند بودیم و مقاومت می کردیم. ایرج: با این نظر دکتر محیط که در زندان های شاه، زندانی با دشمنی مشخص طرف بود موافق هستیم. وقتی زندانی دشمن اش را بشناسد آنوقت می داند که در برابر حيله های او چه شگردهائی را باید به کار گیرد و چگونه نقشه هایش را نقش بر آب کند. در زندان های جمهوری اسلامی، زندانی نه زندانبانش و نه هم بند های خود را می شناسد. وقتی زندانی قادر نباشد دشمن خود را در محیط زندان شناسائی کند آنوقت در مورد همه با یک علامت سؤال طرف است که این شکنجه ی بزرگی است. زندانی زمان شاه خواه مذهبی و خواه غیر مذهبی یک اصل برایش مسلم بود و آن اینکه مخالف رژیم شاه است و علیه آن مبارزه می کند. ولی در مورد زندانیان سیاسی رژیم جمهوری اسلامی مسئله به شکل دیگری مطرح است. مثلاً وقتی مورد زندانیان مجاهد را در نظر بگیریم می بینیم که این سازمان از لحاظ سیاسی با رژیم خمینی تسویه حساب کرده و تکلیف اش را روشن است، ولی آیا از جنبه های ایدئولوژیک هم می تواند چنین تسویه حسابی را با این رژیم داشته باشد؟ و یا افراد حزب توده را مثال بزنیم که رژیم را قائلید می کردند و برایش حقانیت قائل بودند ولی در عین حال اسیر و زندانی و اعدامی همان رژیمی بودند که سنگ حقانیت اش را بر سینه می کوبیدند. دو گروهی که از آنها حرف زدیم یکی تا حد مبارزه ی مسلحانه با رژیم پیش رفته و دیگری مدافع سرسخت رژیم بود. ولی هر دو زندانی همین رژیم بودند. این ها از ویژگیهای منحصر به فرد زندانی های سیاسی رژیم جمهوری اسلامی است.

- زندانی برای اظهار پشیمانی تحت چه فشارهائی قرار می گرفت و آیا این فشارها پس از محکومیت متهم بازهم در موردش اعمال می شد و یا اینکه زندانی را دیگر به حال خودش می گذاشتند؟

دکتر محیط: به دلیل وحشیانه بودن شکنجه های ساواک بسیاری از اظهار ندامت ها در همان آغاز بازجویی صورت می گرفت و پس از پشت سر گذاشتن این مرحله، زندانی های سیاسی ندرتا اظهار ندامت می کردند. البته این بدان معنی نیست که اصولاً در طی دوران محکومیت اظهار ندامتی از طرف زندانی ها در کار نبوده باشد. اگر بخواهم از تجربه ی شخصی ام در مورد شکنجه و اصرار مأمورین ساواک برای اظهار ندامت بگویم جریان از این قرار بود که پس از دستگیری و انتقال به زندان اهواز سه روز تمام تحت شکنجه بودم. نحوه ی شکنجه

ها طی ساعات شب و روز متفاوت بود. شب‌ها با چشم بسته در حالی که دستبند به دست‌هایم آویخته بودند از دیوار آویزانم کرده و با بی‌خوابی دادن می‌خواستند مرا وادار به توبه کنند. در حالی که دست بسته از دیوار آویزان بودم پاسبان‌ها و پلیس‌های زندان که مست و لایعقل از کافه و کاباره بر می‌گشتند رکیک‌ترین فحش‌ها را نثار می‌کردند و شدیداً از لحاظ روانی شکنجه‌ام می‌دادند. یادم هست شکنجه‌گر اصلی‌ای که از تهران برای اعتراف‌گیری از من به اهواز آمده بود «بازجو عادل» نام داشت و در ضمن شکنجه دادن از من می‌خواست که در تلویزیون حاضر شوم و ظرف فقط چند دقیقه اظهار ندامت کرده و در پی آن آزاد شوم.

گرچه اکثر فشارها و شکنجه در مراحل بازجویی صورت می‌گرفت، ولی در مواردی نیز تحت فشار قرار دادن زندانی برای اظهار ندامت پس از مراحل بازجویی نیز هم چنان ادامه پیدا می‌کرد. برای مثال انتقال من از زندان اهواز به زندان قصر تهران ادامه‌ی همان آزارها و شکنجه‌ها برای از پای درآوردن من بود.

ایرج: زندانی‌ها تقریباً همیشه برای اظهار ندامت از طرف مأمورین زندان تحت فشار بودند، در دوره‌ی بازجویی، در دادگاه، قبل از محکومیت و پس از دریافت حکم محکومیت. نحوه‌ی رفتار زندانی با مأمورین زندان، پافشاری‌اش بر سر مرام و مواضع فکری و یا اظهار ندامت نسبت به آنچه که مرتکب شده در تعیین محکومیت و مدت بازداشت زندانی تاثیر بسیاری داشت. اظهار ندامت از فعالیت‌های گذشته شکل‌های متفاوت داشت که شامل اظهار پشیمانی به طور شفاهی و یا کتبی، مصاحبه‌ی تلویزیونی و یا خبرچینی و دستکاری در بازجویی‌ها می‌شد. اما اصطلاح «تواب» را در مورد آنهایی به کار می‌بردیم که خبرچینی می‌کردند و یا دستیار زندانبان‌ها بودند. این قبیل زندانبانان در اقلیت بودند. در این دوره هم مانند دوره‌ی شاه، بیشتر فشارها برای اظهار ندامت در دوره‌ی بازجویی صورت می‌گرفت. زندانی‌ها در این مرحله تحت شکنجه‌های جسمی و فشارهای روحی قرار می‌دادند و ابزار روانی شکنجه‌ها در این زمینه بسیار مؤثر بود. به زندانی این برداشت را القاء می‌کردند که آزادی و نجات‌اش در ندامت و اقرار و بازگو کردن اسرار است.

فرامرزی: زندانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی از همان اولین لحظه‌های بازداشت برای اظهار ندامت تحت شکنجه و آزار قرار

می‌گیرد. اگر زندانی از تن در دادن به توبه خودداری کند و در برابر شکنجه‌ها از خود مقاومت نشان دهد، طی دوران محکومیت به عناوین مختلف و به هر بهانه‌ی کوچکی مورد سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرد تا شاید سرانجام روحیه‌اش خرد شده و ناچار به توبه شود. من تجربه‌ی تلخی از شکنجه توسط زندانبان‌ها در زندان گوهر دشت را پشت سر گذاشته‌ام: روزی به خاطر کم بودن میزان جیره غذایی امان به عنوان اعتراض از خوردن غذا خودداری کردیم. ظرف‌های غذا حدود سه ساعت پشت درهای سلول‌ها باقی ماند تا اینکه مسئولین زندان ناچار شدند قدری به غذاهایمان اضافه کنند. زندانبان‌ها که این حرکت را اعتصاب غذا تصور کرده بودند آن روز ۳۸ نفر از ما را از اتاق‌هایمان بیرون کشیده و با با چشم‌های بسته ما را به محلی برده و زیر مشت و لگدمان گرفتند. آنها دائماً از ما می‌خواستند که اظهار پشیمانی کنیم. ما تن به خواست زندانبان‌ها ندادیم. پس از آنکه تا حد خونین شدن ادرار مشت و لگد نثارمان شد ما را به اتاق‌هایی منتقل کردند. در آنجا هم دوباره در حالیکه چشم‌هایمان را بسته بودند ما را زیر مشت و لگد گرفتند. بسته بودن چشم‌ها نمی‌گذاشت که جهت وارد شدن ضربه‌ها را ببینیم و این قضیه‌ی کتک خوردن را دردناک‌تر می‌کرد. حدود دو ماه در قرنطینه‌ی کامل بازداشت بودیم. تابستان بسیار گرمی بود و در آن شرایط حتی حق استفاده از دستشوئی هم به سختی به ما داده می‌شد. در تمام این مدت زیر سخت‌ترین شکنجه‌های جسمی و روحی از ما می‌خواستند که اظهار ندامت کنیم. ولی وقتی با مقاومت ما روبرو شدند به دادن تعهدی که ضمن آن متعهد شویم دیگر کار خلافی از ما سر نخواهد زد راضی شدند. در برابر این خواست هم مقاومت کردیم و از امضای تعهدنامه خودداری کردیم. دوباره چشم‌هایمان را بستند و ما را به اتاقی بردند. در آنجا در حالتی بسیار آزار دهنده به حالت نیمه‌نشسته رو به دیوار ردیف امان کردند. هر از گاهی یکی از نگهبانان با زدن لگد به پشت پاهایمان تعادل‌مان را بر هم می‌زد و نقش بر زمین می‌شدیم. آن روز روز خیطی سختی بود و به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفتیم. پس از آن به سلول‌های انفرادی منتقل شدیم. بقیه‌ی مدت بازداشت‌ام در زندان گوهر دشت یعنی ۱۵ ماه را در سلول انفرادی و در سخت‌ترین شرایط ممکن بسر بردم.

- در مقایسه با بند عمومی شرایط بازداشت در سلول انفرادی

چگونه بود و از لحاظ روحی در چه وضعیتی بودید؟

فرامرز: سلول من اتاقی بود حدود یک متر ونیم در سه متر که کوچکترین ارتباطی از طریق آن نمی شد با دنیای خارج برقرار کرد. هفته ای یک بار با چشم های بسته مرا برای استحمام از اتاق ام بیرون می بردند. تنها پنجره ی سلول طوری ساخته شده بود که از طریق آن فقط می شد آسمان را دید. گذشته از تنهایی مطلق، از طرف نگهبان های زندان هم به شدت از لحاظ روانی شکنجه می شدم. وقت و بی وقت با لگد به در سلول ام می کوبیدند و آرامش ام را بر هم می ریختند. گاهی ساعت ۱۲ شب عربده کشان به سراغم می آمدند و با طرح سئوالاتی احمقانه از این دست که بالاخره خدا را قبول دارم و یا نه خواب را بر من حرام می کردند. در آن دوران خیلی عصبی بودم و دائما حالتی بغض کرده داشتم. به حساب خودم دوران بازداشت کم کم داشت به آخر می رسید و می بایست به زودی آزاد می شدم. ولی از طرف دیگر به دلیل قطع رابطه با دنیای خارج در حالتی توأم با تشویش به سر می بردم که مبادا در ارتباط با دستگیری هم سازمانی هایم جرم ام سنگین تر شده و مدت محکومیت ام بیشتر شود. نگرانی راجع به سرنوشت تشکیلاتی که به آن وابسته بودم لحظه ای رهایم نمی کرد. در این میان مسئولین زندان دائما به سراغم می آمدند و از من می خواستند که در جمع زندانی ها حاضر شوم و به عنوان تواب برایشان سخنرانی کنم. دوره ی محکومیت سه ساله ام به آخر رسید ولی من به جرم سازمان دادن اعتصاب غذا در داخل زندان همچنان در سلول انفرادی بازداشت بودم. رفتار زندانبان ها به خاطر مقاومتی که در مقابل اشان کرده بودم روز به روز با من بدتر می شد. در آن سلول انفرادی هم ایراد از نماز نخواندنم می گرفتند و آزارم می دادند.

پس از ۱۵ ماه بسر بردن در سلول انفرادی و در حالیکه سه ماه اضافه بر مدت محکومیت ام در زندان گوهردشت بسر برده بودم برای اولین بار با چشم های بسته مرا برای هواخوری به حیاط زندان بردند. مدت نیم ساعت در حیاط زندان قدم زدم و آن نیم ساعت شاید بهترین و شیرین ترین لحظه های زندگیم باشد. پس از آن به بند عمومی منتقل شدم و یک ماه بعد دوباره به زندان شمال فرستاده شدم. هنوز از آزادی خبری نبود. در آنجا رفتار زندانبان ها بهتر از زندان گوهردشت بود. حداقل دیگر به خاطر شمالی بودن و لهجه ام توهین و تحقیر نمی شد. حدود دو ماه در زندان شمال به سر بردم و سرانجام با سپردن تعهدی مبنی بر اینکه دیگر علیه رژیم جمهوری اسلامی فعالیت نخواهم کرد از